

ایران و جنگ جهانی اول؛ قسمت دوم : مانیفست دیپلماسی

در بخش یکم این نوشتار درباره آغاز جنگ جهانی اول و به دنبال آن نقض بیطرفی و اشغال ایران نکاتی یادآوری شد، این امر حقایق چندی را روشن کرد و ضرورت اتخاذ خط مشی روشن و دیپلماسی فعال را موجب آمد. از جمله اموری که در این دوره می‌توان به آن اشاره کرد عبارت است از :

توان ملی پایین

با توجه به توان سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی کشور باید توجه داشت که امکان رویارویی قهرآمیز در آوردگاه نظامی با قدرتهای بزرگ آن دوره - انگلستان و روسیه - و رقابت رو به اوجگیری آنان در کشور ممکن نبود. بی تردید عامل حضور قدرتهای خارجی در ایران آن هم به دلیل اهمیت سوق الجیشی میهنمان در منطقه نباید به عنوان عامل عمده در راه اتخاذ چنین خط مشی‌ای نادیده گرفته شود. همین موضوع هزینه مقاومت و رقابت را افزایش داد.

فقدان امنیت اجتماعی

بدون شك امنیت اجتماعی شرط عمده، لازم و حتمی برای بقای دولت به شمار می‌آید. اشغال کشور باعث قدرت گرفتن نیروهای گریز از مرکز شد. این دستجات جان تازه‌ای گرفتند و با بهره برداری از اوضاع متشنج و پرتلهای آن زمانه حیاتی دوباره یافتند : در آذربایجان شرقی : شیخ محمد خیابانی، در آذربایجان غربی : اسماعیل آقا سمیتقو، در مازندران : امیرمؤید سوادکوهی، ساعدالدوله، احسان‌الله خان، در گیلان : میرزا کوچک خان جنگلی، در بلوچستان : محمدخان بلوچ، در خوزستان : شیخ خزعل، در کردستان : سیدطه سردار سپه، در کاشان : نایب حسین خان کاشی، در گرگان و ترکمن صحرا : بعضی ایلات یموت و کولان، در خراسان، برخی ایلات هزاره، زعفرانلو و ترکمنها، در فارس : عده‌ای طوایف عرب خمسه، باصری و شیبانی، در کرمانشاه : شماری ایلات باباجانی و سنجابی، کاکاوند، چواری، در لرستان، طوایف حسن‌وند، یران‌وند و سگوند و....

ناپایداری هژمونی سیاسی

در این دوره شاهد بی ثباتی حاکمیت سیاسی که نماد آن کابینه‌ها به شمار می‌آیند، بودیم. از 14 مرداد 1285 ش که فرمان مشروطیت را مظفرالدین شاه توشیح کرد تا کودتای 3 اسفند 1299، یعنی در مقطع زمانی کمتر از پانزده سال، قوه مجریه نظام سیاسی پنجاه و یک مرتبه به نوعی دچار بحران شد. جالب است بدانیم در 33 مورد عمر کابینه‌ها کمتر از 100 روز بود. حتی به وقت خاتمه جنگ جهانی اول تا کابینه کودتا (کابینه سیاه سیدضیاءالدین طباطبایی) یعنی در خلال بیست و هشت ماه، کابینه و ثوق‌الدوله دو مرتبه ترمیم شد. پس از آن مشیرالدوله به روی کار آمد و به دنبال آن سپهدار اعظم عهده دار تشکیل دولت شد که پس از سه ماه کناره‌گیری کرد و مجدداً به اصرار احمدشاه، دولت ثانوی خود را تشکیل داد. 1

پس واضح است که با این همه نوسان و لرزش، حاکمیت از تعادل سیاسی برخوردار نبود. تغییر پی در پی و متوالی نخست‌وزیران و سقوط زود هنگام و یا ترمیم کابینه‌های آنان اوضاعی را پدیدار ساخت که در آن حداکثر انتظار حفظ و صیانت « وضع موجود» بود و نه توقعی بیش از آن؛ هر چند خواستها و مطالبات دیگر هرگز مجال تحقق نیافت.

ناتوانی دولت مرکزی

ضعف و سستی دولت مرکزی در این دوره در اشکال مختلف نمایان بود. در رخداد نقض بیطرفی و اشغال آشکار ایران از سوی روس و انگلیس، دولت زمینگیر شد و تقریباً از عهده هیچ کاری بر نمی‌آمد. اینکه امکان بالقوه و توان ابراز واکنش وجود داشت یا خیر، مبحث مجزایی است که نیازمند تأمل و بررسی است، هر چند به گمان برخی از پژوهشگران و « به روایت بسیاری از اسناد، حکومت مرکزی (در این دوره 14 ساله از مشروطه تا کودتا) دست‌نشانده و دست‌آموز قدرتهای خارجی بوده است.» 2

مانیفست دیپلماسی

به باور عده‌ای، مانیفست دیپلماسی ایران در نیمه دوم قرن نوزدهم ترسیم شد. بنای بازی سیاسی جدیدی که از این پس به مثابه خط مشی دولتمردان در پیش گرفته شد با تحلیل شرایط آن دوره و متکی به عدم رویارویی نظامی بود. اصولی که به عنوان خط مشی سیاست خارجی ایران مورد توجه قرار گرفت عبارت است از :

1. ایران در حالت ضعف باید تعادل را میان قدرتهای درگیر در آموزش حفظ کند و یکی را بر علیه دیگری به بازی بگیرد. به منظور ایجاد تعادل در رقابت بین بریتانیا و روسیه، ایران هرگز نباید به یک جناح تکیه بیشتر کند.

2. در هر فرصت ایران باید درگیری يك قدرت سوم را در موقعی که حضور آن قدرت موجب کاهش فشارهای انگلیس و روسیه شود، جست و جو کند.

3. ایران در روابط خود با قدرتهای غربی هرگاه ممکن است باید برای کنترل آموزش از طریق دیپلماسی مثبت - منفی، که می تواند تا حد زیادی ضعفهای نظامی و اقتصادی را جبران کند، مستقیماً عمل نماید. 3

در همین رابطه سر ادوارد گری، وزیر خارجه انگلیس، بهره وری کارگزاران سیاست خارجی ایران از رقابت انگلیس و روسیه را فرصتی مغتنم برای تنفس در عرصه دیپلماسی می داند، هر چند به نظر می رسد از این فرصت طلایی برای پیشبرد امور کشور استفاده مطلوب صورت نگرفت.

« ایران خوش نداشت تفاهمی بین بریتانیا و روسیه برقرار باشد. در گذشته، وجود خصومت میان دو دولت قدرتمند را کلید رمز مصون ماندن خویش یافته بود و عادت کرده بود که یکی را به جان دیگری بیندازد و از این راه برای خود فرصت تنفس دست و پا کند.» 4

بحران اقتصادی

به هر روی حکومت مرکزی صرف نظر از معضلات سیاسی، با بحرانهای چندی در ابعاد اقتصادی نیز مواجه بود و متأسفانه به دلایل گوناگون از جمله: دخالت بیگانگان، درگیریهای سیاسی جناحهای هیئت حاکمه، بی لیاقتی و فساد جمعی از دولتمردان، فقر و محرومیت توده های مردم و ... به طرز اعجاب انگیزی رو به گسترش بود و اوضاع نابسامان موجود را پیچیده تر کرده بود.

از سوی دیگر، قحطی بیداد می کرد، به ویژه در اواخر جنگ جهانی اول که همه روزه باعث مرگ کودکان، زنان و سالمندان می شد، نقل بخشی از خاطرات میرزا خلیل خان تقی (اعلم الدوله)، طبیب دربار، از شرایط حاکم در تهران -- آری، مرکز حکومت و نه روستاهای دور دست -- عمق و شدت فاجعه را بیشتر نمایان می سازد. با توجه به توان سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی کشور باید توجه داشت که امکان رو یارویی قهرآمیز در آوردگاه نظامی با قدرتهای بزرگ آن دوره -- انگلستان و روسیه -- و رقابت رو به او جگری آنان در کشور ممکن نبود

از یکی از گذرگاههای تهران عبور می کردم. به بازارچه خرابه ای رسیدم که در آنجا دکان دمپخت پزی بود. رو به روی آن دکان دو نفر زن پشت به دیوار ایستاده بودند. یکی از آنها پیرزنی بود صغیر الجثه و دیگری زنی جوان و بلند قامت. پیرزن که صورتش باز بود و کاسه گلینی در دست داشت، گریه کنان گفت: ای آقا، به من و این دختر بدبختم رحم کنید؛ يك چارک از این دمپخت خریده و به ما بدهید، مدتی است که هیچ کدام غذا نخورده ایم و نزدیک است از گرسنگی هلاک شویم. گفتم: قیمت يك چارک دمپخت چقدر است تا هر قدر پولش شد، بدهم خودتان بخرید. گفتند: نه آقا، شما بخرید و به ما بدهید چون ما زن هستیم، فروشنده ممکن است دمپخت را کم کشیده و مغبونمان کند. يك چارک دمپخت خریده و در کاسه آنها ریختم. همان جا مشغول خوردن شدند و به طوری سریع این کار را انجام دادند که من هنوز فکر خود را درباره وضع آنها تمام نکرده بودم، دیدم که دمپخت را تمام کردند. گفتم: اگر سیر نشده اید يك چارک دیگر برایتان بخرم، گفتند: آری بخرید و مرحمت کنید، خداوند به شما اجر خیر بدهد و سایه تان را از سر اهل و عیالتان کم نکند. از آنجا گذشتم و رسیدم به گذر تقی خان. در گذر تقی خان يك دکان شیربرنج فروشی بود که شاید حالا هم باشد. در روی بساط يك مجموعه بزرگ شیربرنج بود که تقریباً ثلثی از آن فروخته شد و يك کاسه شیر به بشقابهای خالی و چند عدد قاشق نیز در روی بساط گذاشته بودند. من از وسط کوچه رو به بالا حرکت می کردم و نزدیک بود به محاذات دکان برسم که ناگهان در طرف مقابل چشم به دختری افتاد که در کنار دیواری ایستاده و چشم به من دوخته بود. دفعتاً نگاهش از سوی من برگشت و به بساط شیربرنج فروشی افتاد. آن دختر، شش، هفت سال بیشتر نداشت. لباسها و چادر نمازش پاره پاره بود و چشمان و ابروانش سیاه و با وصف آن اندام لاغر و چهره زرد که تقریباً به رنگ کاه درآمده بود بسیار خوشگل و زیبا بود. همین که نگاهش به شیربرنج افتاد لرزشی بسیار شدید در تمام اندامش پدیدار گشت و دستهای خود را به حال التماس به جانب من و دکان شیربرنج فروشی که هر دو در يك امتداد قرار گرفته بودیم دراز کرد و خواست اشاره کنان چیزی بگوید اما قوت و طاقتش تمام شد و در حالی که صدای نامفهومی شبیه به ناله از سینه اش بیرون آمده، به روی زمین افتاد و ضعف کرد. من فوراً به صاحب دکان دستور دادم که يك بشقاب شیربرنج که رویش شیر به هم ریخته بود آورده و چند قاشقی به آن دختر خوراندیم. پس از اینکه اندکی حالش به جا آمد و توانست حرف بزند. گفت: دیگر نمی خورم، باقی این شیربرنج را بدهید ببرم برای مادرم تا او بخورد و مثل پدرم از گرسنگی نمیرد... 5

آلرژی شاهانه

آنچه بیش از اوضاع فلاکت بار مردم دل هر ایرانی را می خراشد و به درد می آورد مشارکت شاه و جمعی از حواریون او در اختکار مایحتاج عمومی است که نشان از بی مایگی و بی اعتنائی به تنگدستی مردم به روزگار اشغال کشور از سوی اجانب دارد. در این برهه میرزا حسن خان مستوفی الممالک با جدیت و تلاش فراوان، به رغم درگیر شدن با عوامل آشکار و نهان انگلیس و روس، با

وضع برنامه‌ای در صدد نجات هموطنان خود از این وضع آشفته، مقابله با محتکران و اتخاذ تدابیری برای خرید عادلانه ارزاق عمومی به ویژه گندم، برنج، جو و توزیع آن میان هموطنان بود. یکی از محتکران عمده غلات، احمدشاه جوان بود که تن به پیشنهاد خرید مصفاهه رئیس‌الوزرای خود نیز نمی‌داد و مقادیر معتدابهی گندم و جو در انبارها ذخیره کرده بود. شاه قاجار در برابر پیشنهادها خرید صدراعظم خود اظهار می‌داشت «جز به قیمت روز به صورت دیگر حاضر برای فروش نیستم» عاقبت مستوفی‌الممالک، مرحوم ارباب کیخسرو را مأمور کرد شاه را ملاقات و اجناس مذکور را از او خریداری نماید. ارباب هم پس از چند جلسه مذاکره به ناچار به طوری که احمدشاه مایل بود گندم و جو را خریداری کرد و پول آن را پرداخت. فردا صبح عده‌ای را برای تحویل گرفتن اجناس مذکور فرستاد ولی احمدشاه جواب داد که «چون دولت بیش از این مقدار علیق و جیره به من بدهکار است، من جو و گندم فروخته شده را از بابت علیق و جیره خودم محسوب داشتم!» 6 روزگار غریبی است، شاه به دولت و ملت خود نیرنگ می‌زند و سر آنها کلاه می‌گذارد. از اوضاع بد مردم به خوبی آگاه است با این حال به احتکار ارزاق جامعه کمر همت می‌بندد. با دولت منتخب خود «معامله» می‌کند، حتی وجهی را پیش از تحویل جنس دریافت می‌کند اما فردای آن روز، معامله را یک طرفه نقض می‌کند، به لطایف‌الحیلی از تحویل جنس فروخته شده خودداری می‌کند. به راستی با چنین «شاه»ی چه باید کرد. آدمی متحیر می‌ماند که قوام چنین مملکتی چگونه پا بر جاست. شگفت آنکه شیرازه امور ملک بیش و بدتر از این گسسته نشد. اما به واقع چرا این شاه جوان تا به این حد خود را جدای از دولت، ملت و سرزمین کهنسال خود می‌داند. اگر لختی تأمل کنیم درمی‌یابیم که شخص شاه به این پرسش و دغدغه ما پاسخ می‌دهد. در گذرگاه تاریخ، صفحات کتاب خاطرات یحیی دولت‌آبادی را مرور می‌کنیم که چگونه «پادشاه جوان ما سلطان احمدشاه قاجار بی‌علاقه به مملکت است. شاه می‌گوید، چندان که نگارنده از زبان برادرش (محمدحسین میرزا) که او خود نیز از وی شنیده بود می‌شنویم، دیدیم مردم با پدر ما چه معامله کردند، پس باید تحصیل مال کرد و تا ممکن شد اینجا ماند و هر وقت ممکن نشد به یک مملکت آزاد رفت، آنجا زندگانی نمود.» 7

آرزویی که چندی بعد محقق شد.

1. به منظور آگاهی بیشتر بنگرید به: جمشید ضرغام بروجنی. دولتهای عصر مشروطیت. چاپخانه مجلس شورای ملی، تهران، 1350.
2. نک: تاریخ معاصر ایران (کتاب نهم)، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، 1374، مقاله مشروطه‌خواهی و بحرانهای همه گیر 1299-1285، نوشته فرهنگ رجایی.
3. حافظ فرمانفرمایان. تحلیل تاریخی سیاست خارجی ایران از آغاز تا امروز. ترجمه اسماعیل شاکری، تهران، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی دانشگاه تهران، 1355، ص 35، به نقل از: اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران، به کوشش محمد ترکمان، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، 1370، صص 25-26.
4. علی وثوق. چهار فصل در تقنین تاریخ. تهران، بی‌نا، 1361، ص 70.
5. یادداشت‌های گوناگون دکتر خلیل خان ثقفی (اعلم‌الدوله)، صص 111-112، به نقل از جواد شیخ‌الاسلامی، سیمای حقیقی احمدشاه قاجار بعد از گذشت نیم قرن، بغما (مجله)، س 28، ش 1.
- جعفر شهری در میان قحطی‌های تاریخ تهران، قحطی‌های 36-1335ق را یک قحطی هولناک می‌داند. وی که در آن روزها کودکی پنج ساله و شاهد بعضی از وقایع آن بوده و مطالبی درباره‌اش استماع کرده، چنین نقل می‌کند: «در این قحطی کار مردم به خوردن مردار و خون و مانند آن رسیده، گوشت خر و اسب و قاطر و سگ و گربه از بهترین مأكول به شمار آمده، پوست خبک و کوبیده استخوان و خیسانده برگ خشک در زمره مانده‌ها به حساب می‌آمد تا آنجا که گوشت بدن اموات و اجساد مردگان و بدن اطفال خود می‌خوردند. در همین قحطی نیز بود که نیمی از جمعیت پایتخت از گر سنگی تلف شده، اجساد گرسنگان در گوشه و کنار کوچه و بازار هیزموار بر روی هم انباشته شده، کفن و دفن آنها میسر نمی‌گردید و قیمت گندم از خرواری 4 تومان به 400 تومان و جو از صد من 2 تومان به 200 تومان رسیده، هنوز دارندگان و محتکران آنها حاضر به فروش نمی‌شدند.» طهران قدیم، چ 2، انتشارات معین، تهران، 1370، ج 1، ص 148.
6. مهدی ملک‌زاده. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. چ 2، انتشارات علمی، تهران، 1363، ج 7، صص 23-1622.
7. یحیی دولت‌آبادی. حیات یحیی. چ 4، فردوسی، تهران، 1362، ج 4، ص 177. بر خي مورخان در پژوهش‌های تاریخی خود در تبیین عملکردهای احمدشاه به نقش مخرب اطرافیان وی اشارتی دارند و اینکه چگونه این متعلقان به دربار راه یافتند و شیوه‌های گوناگون دخالت نابجا، بهره برداری‌های نامشروع، زرانوزی و... را به او نشان دادند، در نتیجه احمدشاه بنای رشوه خواری را

گذارد و کار را به جایی رساند که فرمانی را بدون رشوه امضا نمی‌کرد و گاهی نیز شخصاً حکومت یا استانداری ولایات را با گرفتن مبلغ هنگفتی به اشخاص واگذار می‌کرد و دولت وقت را ناگزیر به منصوب کردن شخص موردنظر به پست و مقام می‌نمود. جدش کامران میرزا، نایب‌السلطنه والی خراسان بود و به او حق و حسابی نمی‌داد، شاه برای وی پیغام داد که اگر 100 هزار تومان ندهی، نیرالدوله را که با پیشکش کردن 150 هزار تومان حاضر است والی خراسان شود به جای تو منصوب خواهم کرد. مستشارالدوله که در چند کابینه وزیر کشور بود، از رشوه‌گیریهایی احمدشاه از حکام و استاندارها، داستانها می‌گفت که انسان را دچار حیرت می‌کرد. نك : مهدي ملكزاده. منبع پیشین، ج 7، ص 1622